

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع : فصل دوم ، مقدمات حکمت ، نوع دلالت مقدمات حکمت

بحث در نوع دلالت مقدمات حکمت بر نفی قیود بود و گفته شد که چند مسلک در اینجا متصور است که یک مسلک این بود که برگشت به ظهور حالی تصدیقی از مراد جدی است و همین مسلک درست بود .

مسلک دیگری هم ذکر شد که در صدد بود مطلب قدما را توجیه کند به این نحو که مثلاً کسی ادعا کند خود عدم ذکر قید و یا تجرد لفظ از قید به وضع دیگری وضع شده برای طبیعت مطلقه و ذات لفظ اسم جنس و جامعش وضع شده است برای طبیعت مهمله ولی مجردش برای ماهیت مطلقه وضع شده است پس در جایی که متکلم قید را ذکر نمی کند خود این تجرد اسم جنس از قید دال بر مطلق می شود و دیگر آن محذور اثباتی هم در میان نیست یعنی مجازیت اسم جنس در دلالت بر ماهیت مهمله در ضمن مقیده در موارد تقیید لازم نمی آید چون که ذات اسم جنس برای طبیعت مهمله هم وضع شده است پس مجازیت هم لازم نمی آید. این مسلک را در اینجا بیان کردند و بعد جواب دادند

اشکال : این مسلک تمام نیست زیرا که:

اولاً : خلاف ارتکاز عرفی بوده و دلیل بر علیه آن است زیرا که لازمه اش این است که در جای دیگر نیاز به مقدمات حکمت

نخواهیم داشت بطوری که اگر برخی از مقدمات حکمت هم تمام نباشد مثلاً در مقام بیان از آن جهت نباشد باز هم ذکر اسم جنس مجرد دال بر اطلاق باشد با این که چنین نیست و فقهاء در چنین مواردی اطلاق نمی فهمند با این که اگر لفظ مجرد و یا مجرد برای طبیعت مطلقه وضع شده باشد مانند سایر دلالات لفظی بود که مقدمات حکمت لازم ندارد مثلاً اگر گفت **(رایت اسدا)** لازم نیست در مقام بیان حیوان مفترس باشد بلکه خود اسد دلالت می کند بر این که منظور حیوان مفترس است و لفظ اسد خودش دال و بیان بر مراد است.

بنابراین خود همین مطلب ، دلیل و شاهد براین است که وضع دوم در کار نیست چرا که اگر موجود بود نیاز به مقدمات حکمت نداشتیم با این که داریم.

اشکال : یک اشکال ثبوتی دیگری هم در اینجا هست که در تقریرات نیز به آن اشاره شده است که در اینجا مقصود از وضع عدم ذکر قید برای اطلاق و نفی قید چیست؟ آیا مقصود ، سکوت از قید است که این سکوت دال تصدیقی است نه تصویری زیرا که معنای دلالت افعال و تروک ، کشف است که این هم دلالت تصدیقی است و در بحث وضع مفصلاً گفته شده که دلالات وضعی دلالات تصویری یعنی ملازمات تصویری بین لفظ و معنا هستند و نمی تواند یک طرفش امر تصدیقی باشد زیرا امر تصدیقی طرف دلالت تصویری قرار نمی گیرد بلکه طرف دلالت تصدیقی قرار می گیرد.

پس طبق مسلک صحیح که دلالت وضعی را تصویری می داند این مسلک درست و معقول نیست مگر این که وضع راهم دلالت

تصدیقی بگیریم مثل مسلک تعهد که طبق این مبنا این معقول می شود که این هم می تواند تقریر دیگری بر این مسلک دوم باشد که متکلم متعهد می شود اگر قید را ذکر نکند ماهیت مطلقه را اراده کرده است.

اگر مقصود این است که خود تصور لفظ مجرد برای طبیعت مطلقه وضع بشود و جامع لفظ اعم از مجرد و با قید وضع شده برای طبیعت مهمله تا که در موارد تقیید مجازیت لازم نیاید این طبق مسلک صحیح در وضع معقول است و اشکال ندارد لیکن خروج از فرض است و این معنایش این است که مطلب قدما را تکرار کردیم که لفظ اسم جنس وضع شده است برای ماهیت مهمله و این تفسیری برای دلالت مقدمات حکمت نیست چون ما در صد تفسیر دلالت مقدمات حکمت بر نفس قید بودیم در صورتی که طبق این بیان دیگر روشن است که نیازی به مقدمات حکمت نداریم و خود لفظ مجرد وضع شده است برای اطلاق.

البته برای مسلک دوم تصویر دومی هم ذکر کرده اند که گفته می شود متکلم تعهد کرده اگر اسم جنس را بدون قید آورد مرادش طبیعت مطلقه است که در این صورت باز هم دلالت تصدیقی می شود لیکن براساس تعهد، نه ظهور حالی که البته این تصویر وقتی غیر از تصویر اول می شود که دلالت وضعی تصویری باشد نه تصدیقی و براساس تعهد که در این صورت به تصویر اول برگشت می کند ولیکن طبق مبنا تعهد در وضع پاسخ این تصویر آن است که کسی چنین تعهدی را ندارد و اگر داشته باشد اشکال وجه اول جاری است که اگر متکلم در مقام بیان هم نباشد و لفظ مجرد را ذکر کند باید دلالت اطلاق باشد با این که اینگونه نیست.

مگر اینکه کسی قائل شود این تعهد در جایی است که مقدمات حکمت تمام باشد.

پس صحیح، همان مسلک اول است که دلالات مطلقات بر نفی قید در جایی که متکلم قید را ذکر نکند و مقدمات حکمت تمام باشد خود تمامیت ظهور حالی و دلالت تصدیقی در مقام مخاطب درست می کند که در مراد متکلم هم قید نیست و اگر بود ذکر می کرد و این ظهور تصدیقی حالی سلبی و یا سکوتی بر نفی قید است که ما در دلالات وضعی هم چنین ظهوری را نیاز داریم که ظهور تصدیقی است و این غیر از ظهور تصویری است و مفادش این است که هر چه را متکلم بیان کرده است، جداً آن را اراده کرده است و می خواهد و این دلالت وضعی ایجابی بر اراده قید مذکور است که نسبت به دلالت سلبی سکوتی بر نفی قید اقوی است و لذا در خیلی جاها بر دلالت اطلاق مقدم می شود بنابراین دلالت مقدمات دلالت تصدیقی محض است و دلالت تصویری وضعی و استعمالی ندارد و نیازمند مقدمات حکمت است برخلاف دلالات وضعی که آنها هم دلالت تصدیقی بر اراده جدی قید را دارا می باشند ولیکن دلالت تصدیقی محض نیست و دلالت تصویری و استعمالی هم دارد و لذا نیاز به مقدمات حکمت ندارد و همان دلالت وضعی برای تشکیل ظهور در اراده جدی کافی است.

اطلاق مقامی: البته ما دلالت اطلاق دیگری به نام اطلاق مقامی هم داریم و فرق اطلاق لفظی با اطلاق مقامی در این است که در اطلاق مقامی که باز هم مقدمات حکمت می خواهد و دلالت سکوتی است مطلبی که نفی می شود مربوط به مدلول لفظ و از افراد آن نیست بلکه حکم دیگری است مثل این که اگر

گفت (اذا لاقى مع البول اغسله) و نگفت مرّة اخرى، قيد تعدد غسل و يا تعفير با خاک به اطلاق لفظى نفى ميشود زيرا که قيد مذکور از تقسيمات و تقييدات غسل است که به آن امر شده است اما اگر گفت (اذا لاقى مع البول تنجّس) به غسل امر نکرده است تا به اطلاقش اخذ گردد وليکن گفته مى شود که چون مکلفين در متنجسات بايد به شستن عمل کنند و اين معلوم و مذکور است پس اگر دو بار تطهيرش لازم بود بايد مى گفت هر چند حکم ديگرى است و ربطى به حکم به نجاست ندارد وليکن از آنجا که محل ابتلاى مکلف است و مکلف غافل از آن مى شد که اين غفلت خلاف مقصود است پس اگر لزوم تعفير و يا تعدد غسل منظور بود، بايد ميگفت فلذا اگر ساکت شد از اين سکوت استفاده مى شود که در تطهيرش مطلق غسل هم کافى است.